

## وضعیت موقوفه پس از انقراض موقوف علیه در فقه امامیه و اهل سنت

محمد اسدی،<sup>۱</sup> محمدجواد حیدری خراسانی<sup>۲</sup>  
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۳/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۸/۱۹)

### چکیده

در جوامع اسلامی، وقف از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و واقفین در اعتلای شعائر اسلامی و پیشبرد اهداف حکومتی نقش مؤثری ایفا می‌کنند. گاه اتفاق می‌افتد که واقفین عقد وقف را به نحوی منعقد می‌کنند که بطن اول آن موجود و بطن لاحق آن معدوم است و یا وقف بر بطن لاحق، شرعاً مباح و مشروع نیست، نظیر وقف بر زید و کفار. در این صورت میان فقهای امامیه و علمای اهل سنت اختلاف است که وضعیت موقوفه با از بین رفتن صاحبان وقف چگونه خواهد بود؟ فقها در پاسخ به این مسئله، سه دسته هستند: عده‌ای از فقها، عقد وقف را باطل دانسته و عده دیگر جایز می‌دانند و کسانی که قائل به عدم بطلان هستند، دو رویکرد دارند: ۱. مال موقوفه به سبب شرطیت دوام در ذات عقد وقف، صرف امور خیر و ثواب می‌شود؛ ۲. مال موقوفه به ورثه موقوف‌علیهم باز می‌گردد تا وقف هم‌چنان ادامه یابد. حاصل پژوهش نشان می‌دهد که عقد وقف با از بین رفتن موقوف‌علیهم باطل می‌شود و موقوفه به واقف یا وراثت حین‌الموت او باز می‌گردد. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای صورت گرفته است.

**کلیدواژه‌ها:** واقف، وقف، وقف منقطع‌الآخر، موقوفه، موقوف‌علیه.

---

۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم /

asadi.mohammad21@gmail.com

۲. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم (نویسنده مسئول) /

dr.mjheydari@gmail.com

## طرح مسئله

وقف در جوامع اسلامی به جهت آثار فراوان خود، از امور مؤکد است و زدودن فقر و برقراری توازن بین طبقات مختلف جامعه و توزیع عادلانه ثروت، حس نوع‌دوستی، تعاون و تقویت روحیه ایثار و فداکاری در جامعه و ارتقای سطح کمی و کیفی زندگی جوامع بشری و استمرار جریان ثواب به سوی واقف و در نهایت نیل به فلاح و رستگاری، از آثار مهم وقف در دین اسلام است.

عقد وقف با حصول تمامی ارکان، از عقود لازم و غیرقابل فسخ محسوب می‌شود که در نزد علما بر دو نوع مؤبد و منقطع تقسیم می‌شود. از آنجا که وقف از امور مبتلابه در جوامع اسلامی است و غالب واقفین از جزئیات احکام اطلاع کافی ندارند، پرداختن به مسائل آن ضروری است؛ به‌ویژه در امثال موضوع مقاله که حتی قانون مدنی مصوب کشور ایران نیز در این زمینه ساکت است و قانونگذار، به جهت فنی بودن مباحث و اختلافات شدید فقها، عدم انتخاب یکی از نظرات و مبانی ارائه‌شده در این زمینه را ترجیح داده است. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از تحلیل محتوای کیفی، در پی یافتن پاسخی بر وضعیت موقوفه پس از انقراض موقوفه‌علیه است.

## مفهوم‌شناسی وقف

وقف در لغت به معنای ایستادن (در مقابل جلوس) بوده (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۳۵۹/۹) و در اصطلاح عقدی است که ثمره آن، تحبیس اصل (یا عین) و رهاکردن منفعت (در راه خدا) می‌باشد (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۲۸۶/۳). تعریف اصطلاحی مذکور تعریف حقیقی نیست؛ زیرا مانع اغیار نبوده و شامل عقود هم‌چون سکنی، رقبی و عمری نیز می‌شود. بر این اساس کاشف الغطاء می‌نویسد: حقیقت وقف همان حبس است که از معنای لغوی خود یعنی وقوف به معنای ایستادن اخذ شده است؛ زیرا در وقف، مال از تصرف صاحبش (یا صاحب مال از تصرف در آن) حبس می‌شود که در شرع به نحو حقیقی یا مجازی در عقد وقف به کار می‌رود (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ۲۲۱/۴). تعریف اصطلاحی امامیه، با تعریف فقهی حنابله مطابقت دارد (ابن‌قدمه، ۱۳۸۸ق، ۲۰۶/۶).

وقف در فقه شافعی، حنفی و مالکی به ترتیب عبارت است از: تحبیس مال و انتفاء از آن توأم با ابقاء عین (بهوتی، ۱۴۰۲ق، ۲۴۰/۴)، محبوس کردن عینی که ملک مالک است و

صدقه منفعت آن در جهت خیر (زحیلی، بی تا، ۱۰/۲۹۰)، آنکه ملک یا درآمد آن را با صیغه مخصوص و با مدتی معلوم طبق نظر واقف، برای مستحقین قرار دهند (دردیر، ۱۴۱۵ق، ۹۷/۲).

### شرایط وقف

انعقاد عقد وقف نیز همانند بسیاری از عقود دیگر، دارای شرایط و ضوابطی است که بدون لحاظ آنها، چنین عقدی حاصل نمی‌شود. «تنجیز»، «دوام»، «اقباض» و «اخراج از نفس» از جمله این شروط است (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۳/۱۶۸) و بنابرین وقف معلق به شرط یا صفت، وقف مقرون به مدت، وقف غیرقابل تسلیم و وقف بر خود باطل است. در خصوص شرط تنجیز، مالکیه تعلیق در وقف را صحیح می‌دانند و حنفیه و شافعیه صحیح نمی‌دانند و حنابله فقط تعلیق به موت را می‌پذیرند (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ۲/۵۹۲). در اقباض نیز محمد بن حسن لزوم وقف را منوط به قبض می‌داند و اما شافعیه و باقی اهل سنت، قبض را از شروط لزوم عقد وقف نمی‌دانند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۳/۵۳۹).

### اقوال فقهی

در صورتی که وقف منقطع‌الآخری منعقد شود و موقوفه‌علیه منقرض شود یا وقف بر بطن لاحق شرعاً مباح و مشروع نباشد (نظیر وقف بر زید و کفار)، در خصوص وضعیت موقوفه میان فقها بحث و اختلاف است و در این مسئله سه قول مطرح است:

اول) مال موقوفه به واقف یا ورثه واقف باز می‌گردد؛

دوم) مال موقوفه به ورثه موقوفه‌علیه باز می‌گردد؛

سوم) مال موقوفه در راه خیر و ثواب به مصرف می‌رسد.

### بحث و بررسی اقوال فقهی

قول اول: این قول مختار طوسی است که می‌فرمایند: «هرگاه صاحبان وقف منقرض گردد، مال موقوفه به (واقف یا) ورثه واقف باز می‌گردد» (طوسی، ۱۴۰۰ق، ۵۹۹) و در جایی دیگر می‌نویسند: «هرگاه موقوفه‌علیهم منقرض شوند، عده‌ای گفته‌اند که وقف به واقف (در صورت حیات) و به ورثه واقف (در صورت فوت) بازمی‌گردد و عده دیگر عکس آن را نقل

کرده‌اند که روایات اصحاب بر آن (رجوع به واقف یا ورثه واقف) دلالت دارد و رجوع وقف بر سبیل بر و ثواب به دلیل و قرینه احتیاج دارد که در دست نیست» (ابن حمزه طوسی، ۱۴۰۸ق، ۳۷۰؛ طوسی، ۱۳۸۷ق، ۲۹۳/۳) و چون بهره‌برداری موقوف‌علیهم و رعایت نظر واقف بر حسب روایت «الوقوف علی حسب ما یقفها اهلهما» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۳۷/۷) غیرممکن شده، موقوفه به خود واقف یا ورثه او بازمی‌گردد و غنی و فقیر در آن اشتراک می‌یابند و به ترتیب میراث، الاقرب فالاقرب و للذکر مثل حظ الانثیین به ارث می‌برند (حلی، ۱۴۲۰ق، ۲۹۲/۳). ابویوسف حنفی نیز بر همین عقیده است (ابن‌قدمه، ۱۳۸۸ق، ۱۸۲/۱۲؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ۵۴۳/۳).

مرحوم محقق حلی در کتاب خود می‌نویسند: «هرگاه واقف به صورت منقطع وقف نماید، برخی گفته‌اند: وقف باطل می‌شود و برخی دیگر گفته‌اند: تا زمانی که موقوف‌علیهم باقی بوده و منقرض نگردیده، عمل به وقف واجب است و همین قول دوم نزدیک به صواب است و با انقراض موقوف‌علیهم، مال موقوفه به ورثه واقف باز می‌گردد» (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۱۷۰/۲). کلام محقق حلی بر صحت عقد وقف تا زمان انقراض موقوف‌علیهم دلالت می‌کند و یا اینکه موقوفه از باب حبس به ورثه واقف می‌رسد. مالکیه معتقد است: با انقراض موقوف‌علیه، موقوفه یا مال حبس‌شده، بر نزدیکترین فقرا از عصبه واقف خواهد بود. بنابراین فرزند بر دیگران مقدم می‌شود، سپس برادر، آن‌گاه پسر برادر، سپس جد و بعد از او عمو و پسر وی. خود واقف، اگرچه فقیر باشد در این وقف داخل نیست<sup>۳</sup> (صاوی، بی‌تا، ۱۲۱/۴). قول دوم: این قول، مختار مفید است و چنین می‌نویسد: «هرگاه موقوف‌علیهم منقرض شود و هیچ احدی از آنها باقی نماند، عین موقوفه به نزدیکترین مردم به آخرین طبقه منقرض شده از اصحاب وقف می‌رسد<sup>۴</sup>» (مفید، ۱۴۱۳ق، ۶۵۵). ابن‌ادریس حلی نیز بر این مطلب صحه گذاشته است (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ۱۶۵/۳)؛ به این دلیل که قبل از انقراض، مال از اموال موقوف‌علیه بوده است، پس موقوفه را (به عنوان وقف) به ارث می‌برند؛ همان‌گونه که سایر اموال را به ارث می‌برند. بنابراین جایز نیست که به واقف یا ورثه واقف

۳. (وَ اِنْ اَنْقَطَعَ) وَ قَف (مُؤَبَّد) عَلٰی جِهَةٍ بِاَنْقِطَاعِ الْجِهَةِ الَّتِي وَ قَفَ عَلَيْهَا رَجَعَ حَسْبًا لِأَقْرَبِ فُقَرَاءِ عَصَبِهِ الْمُحْسِسِ، فَيَقْدَمُ الْإِبْنُ فَابْنُهُ فَالْأَبُ فَالْأَخُ فَابْنُهُ فَالْجَدُّ فَالْعَمُّ فَابْنُهُ، وَلَا يَدْخُلُ فِيهِ الْوَقْفُ وَلَوْ فَقِيرًا وَلَا مَوَالِيَهُ. فَإِنْ كَانَ الْأَقْرَبُ غَنِيًّا.

۴. متى انقضوا و لم يبق منهم أحد راجعا ميراثا على أقرب الناس من آخر المنقرضين من أرباب الوقف.

بازگردد، زیرا با وقف از ملک واقف خارج شده و برای بازگشت آن به واقف بعد از خروج از ملک وی به دلیل و سبب ناقل نیاز است که در این فرض موجود نیست، به علاوه وقف نوعی صدقه است و به صدقه‌دهنده باز نمی‌گردد.

حلی در تحریر، این قول را خالی از قوت نمی‌داند و در نتیجه از عدم عود موقوفه به بیت‌المال مسلمین و فقرا سخن به میان می‌آورد (حلی، ۱۴۲۰ق، ۳/۲۹۲).

قول سوم: این قول مختار ابن زهره حلبی است. ایشان در کتاب خود چنین می‌آورند: «با انقراض موقوف‌علیهم، موقوفه در وجوه بر و خیر به مصرف می‌رسد» (ابن زهره حلبی، ۱۳۷۵ش، ۳۰۰) و دلیل این قول چنین است که موقوفه، از ملک واقف خارج شده و دیگر به او باز نمی‌گردد. عقد (وقف) به ورثه موقوف‌علیهم نیز تعلق نگرفته است و لذا به آنها نیز منتقل نمی‌شود و در نتیجه نزدیکترین مورد به غرض و مقصود واقف همان وجوه بر است. مرحوم طوسی نیز همین قول را به کسانی نسبت داده که قائل به صحت چنین وقفی هستند (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۳/۲۹۲).

هم چنین گفته شده است: عقد وقف غالباً نسبت به کسانی که منقرض نمی‌شوند منعقد می‌شود به گونه‌ای که واقف، تصدق به عین به نحو خاصی را اثناء می‌کند و با بطلان خصوصیت، اصل تصدق باقی می‌ماند و در وقف منقطع‌الآخر نیز بر همین نحو است و عین به واقف یا وارث او باز نمی‌گردد؛ بلکه اصل وقف باقی است و در منافع آن از جهاتی دیگر، حسب نظر واقف، به صورت الاقرب فالاقرب تصرف می‌شود (حسینی سیستانی، ۱۴۱۷ق، ۲/۴۵۳، مسئله ۱۴۸۵).

در فقه حنابله دو قول مطرح است: اول آنکه با انقراض موقوف‌علیهم، موقوفه برای فقرا و مساکین مصرف می‌شود؛ زیرا واقف در عقد وقف، قصد ثواب دائمی دارد و تنها اقارب را بر مساکین مقدم می‌داریم؛ چرا که آنها اولویت دارند و اگر اقارب نبود، از باب وقف صرف مساکین می‌شود. دوم آن که به ورثه واقف بازمی‌گردد و ملک آنان است و با فقدان ورثه، موقوفه صرف بیت‌المال می‌شود؛ زیرا با انقطاع موقوف‌علیهم، وقف باطل گشته و مصداقی از «میراثاً لا وارث له» محسوب می‌شود که مصرف در بیت‌المال اولویت می‌یابد<sup>۵</sup> (ابن قدامه، ۱۳۸۸ق، ۶/۲۳).

۵. فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لِلْوَقْفِ أَقْرَبُ أَوْ كَانَ لَهُ أَقْرَبُ فَأَنْقَرَضُوا، صُرِفَ إِلَى الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَقَفًا عَلَيْهِمْ... إِلَّا عَلَى قَوْلِ مَنْ قَالَ: إِنَّهُ يُصْرَفُ إِلَى وَرَثَةِ الْوَقْفِ مِلْكَائِهِمْ.

دلیل دیگر مبنی بر صرف موقوفه در عصبه و اقارب واقف، سخن رسول خدا ﷺ به عمر است که می‌فرماید: «صَدَقْتُكَ عَلَى الْفَقِيرِ صَدَقَهُ وَعَلَى الْأَقْرَبَاءِ صَدَقْتَانِ لِأَنَّهَا صَدَقَهُ وَصَلَهُ الرَّحْمِ: تصدق تو به فقرا (تنها) صدقه است، اما تصدق به ذی‌رحم هم صدقه است و هم صله رحم» (نوری، ۱۴۰۸ق، ۷/۱۹۵) و بنابراین نسبت به بقیه مردم اولویت دارند و اگر واقف اقاربی نداشت به عنوان وقف به فقرا و مساکین می‌رسد.

شافعیه دو قول دارد: یکی صحیح بودن آن است و با انقراض موقوف‌علیهم، موقوفه صرف ابواب بر می‌شود و به ورثه واقف یا موقوف‌علیهم باز نمی‌گردد؛ زیرا چنین بازگشتی محتاج دلیل است و در شرع چنین دلیلی نداریم. ابن‌ادریس حلی در این باره می‌گوید: «وقتی در شرع دلیلی وجود ندارد پس باید به اصل رجوع شود و اصل در اینجا، بقاء موقوفه در وقفیت است و خارج کردن موقوفه از وقفیت دلیل می‌طلبد» (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ۳/۱۶۵) و قول دیگر شافعیه عدم صحت چنین وقفی است و به مالک خود برمی‌گردد (خطیب شربینی، ۱۴۱۵ق، ۳/۵۳۶).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، فتاوی‌ای فقها، چه فقهای امامیه و چه فقهای اهل سنت، مختلف و مضطرب است و حتی فقهای هم مذهب نیز با یکدیگر اختلاف در فتوا دارند و هر یک از این اقوال بین فقهای اهل سنت و امامیه طرفدارانی دارد. از نظر نگارنده، رهیافت به این پرسش اساسی (وضعیت موقوفه پس از انقراض موقوف‌علیهم) در گرو تبیین چند امر بنیادی است.

### ۱. نقش علم به قصد و غرض یا هدف غایی واقف

اگر قصد واقف احراز شود یا اماراتی (اعم از بینه و غیره) دال بر غرض واقف موجود باشد، در این صورت به حسب عموم روایت «الوقوف علی حسب ما یقفها اهلهما» تابع آن خواهیم بود. بنابراین اگر واقف تنها جهت خاصی را برای مصرف، معین نموده باشد، مصرف در سایر جهات متعذر می‌شود. اما این مطلب خارج از فرض ما در مقاله است و بحث ما در جایی است که هیچ قرینه‌ای در میان نباشد و واقف نیز مصرف عین موقوفه را مقید به امر خاصی ننموده باشد.

## ۲. صحت وقف منقطع الآخر از باب وقف

کسانی که به عدم صحت این وقف یا وقف منقطع الآخر قائل هستند و معتقدند که چنین چیزی اصلاً وقف نیست و بلکه حبس است، در تبیین مسئله با دشواری همراه نبوده و از اختلافات سایر فقها در فروعات، فارغ هستند و معتقدند: با انقراض موقوف علیه، موقوفه متعلق به واقف یا ورثه تعلق دارد؛ زیرا مال از ابتدا از ملک صاحب مال خارج نشده که از انتقال آن به ورثه منتفعین یا صرف آن در امور خیر بحث شود و یا اینکه قائل به مصرف آن در امور خیریه باشیم. برخی از فقهای به نام، همین قول را برگزیده‌اند و چنین آورده‌اند: «در وقف بر کسانی که غالباً منقرض می‌شوند، قول قویتر آن است که به عنوان تحبیس صحیح است و پس از انقراض موقوف علیه، عقد (حبس) باطل می‌شود» (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۱۶۹/۳). محقق کرکی نیز با عبارت «فیه قوه» این قول را قویتر می‌داند (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ۱۶/۹) و عده دیگری از فقها نیز بر همین عقیده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ۱۰۵/۱۰؛ ابن فهد حلی، ۱۴۱۰ق، ۲۰۹؛ حلی، ۱۴۱۰ق، ۴۵۲/۱). بر این اساس، منشأ تمامی اختلافات به جایی برمی‌گردد که قائل به وقفیت وقف منقطع الآخر (و شرط دوام در وقف) باشیم.

با عنایت به مقدمه فوق، مشهور فقهای امامیه به صحت چنین وقفی قائل هستند (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴ق، ۱۹۴/۱؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۵۷/۲۸). حنفیان نیز وقف منقطع الآخر را صحیح دانسته‌اند. حنبلیان، مالکیان و شافعیان (در یکی از دو قول خود) نیز قائل به صحت هستند (زحیلی، بی تا، ۷۶۵۱/۱۰) و بنابراین در وقفی بودن آن میان مشهور فقهای امامیه و فقهای اهل سنت اختلافی نیست.

برخی از فقها این مطلب را با صراحت بیشتر، چنین بیان نموده‌اند: اگر (واقف) بر کسی که منقرض می‌شود وقف نماید، کما اینکه بر اولادش وقف نماید و به یک بطن یا چند بطن از کسانی که غالباً منقرض می‌شوند، اکتفا کرده و مصرف بعد از انقراض آنان را ذکر نکند، در صحت آن از حیث وقف یا حبس یا بطلان به طور کلی چند قول است که اقوی، قول اول است. پس وقفی که آخرش منقطع باشد صحیح است، به این معنا که تا زمان انقراض و پایان یافتن موقوف علیهم، «حقیقتاً» وقف است (خمینی، بی تا، ۶۵/۲؛ حسینی سیستانی، ۱۴۱۷ق، ۴۵۲/۲) و این با اصول مذهب و قواعد سازگارتر است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۵۷/۲۸).

### ۳. بررسی شرطیت دوام در ماهیت وقف

حل تعارض فتاوا و رفع اختلاف فقها وابسته به تبیین همین امر است. بر این اساس اگر تأیید شرط باشد، می‌توان مدعی شد که وقفیت پابرجاست و موقوفه در راه خیر صرف می‌شود یا به ورثه موقوف‌علیه باز می‌گردد تا وقف ادامه یابد؛ اما اگر تأیید شرط نباشد، با انقراض صاحبان وقف، بازگشت موقوفه به ملک واقف یا ورثه او (در صورت فوت) مانعی ندارد. علمای اهل سنت به جز مالکیه اتفاق دارند که تأیید و استمرار در وقف شرط است؛ لذا آن را با صدقه جاریه تعبیر کرده‌اند که همواره جریان دارد. مالکیه معتقد است: ابدی بودن، شرط صحت وقف نیست و بنابراین اگر برای سببی که دوام ندارد و غالباً منقرض می‌شود یا برای مدتی معین و محدود وقف شود، صحیح است (زحیلی، بی تا، ۱۰/۷۶۵).

حاصل پژوهش نشان می‌دهد که ابدی بودن در وقف شرط نیست و بالاترین دلیل بر شرطیت دوام، اجماع است آن هم در صورتی که تمامیت این دلیل احراز شود (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴ق، ۱/۱۹۴)، زیرا اجماع دلیل لّبی است و در آن باید به قدر متیقن اکتفا شود و در صورتی که انشاء عقد وقف، در برابر مدتی موقت منعقد شود، وقف باطل می‌شود (مگر آنکه اراده حبس شود، که در این صورت دوام شرط نبوده و صحیح است) و منظور از اجماعاتی که دائمی بودن وقف را شرط صحت وقف می‌داند همین قسم است (بهجت، ۱۴۲۶ق، ۳/۳۷۶) و اگر منظور اجماع کنندگان، این معنا نبود، پس چگونه در صحت وقف منقطع‌الآخر این همه اختلاف است؟ بنابراین اجماع مذکور شامل مقامی که بحث می‌کنیم یعنی اطلاق انشاء و محدود بودن عمر موقوف‌علیه نمی‌شود.

از سوی دیگر دلیلی بر اشتراط تأیید وجود ندارد و چنین چیزی در تنافی با اصل و عموماً است (فیض کاشانی، بی تا، ۳/۲۰۷) و بنابراین اگر اجماع نباشد اثبات لزوم دوام مشکل و بدون دلیل است و استمرار در حقیقت و قوام وقف داخل نیست. در مقابل، ادله فراوانی وجود دارند که بر عدم اشتراط تأیید در وقف دلالت می‌کنند؛ از جمله:

#### ۳-۱. آیه شریفه «اوفوا بالعقود»

العقود، جمع محلی به الف و لام است و افاده عموم می‌کند. یعنی عقد موقت و عقد غیرموقت، هر دو داخل در وقف بوده و مشمول عموم این آیه می‌شوند و اجماع فقها مبنی بر بطلان



توقیت، در مقام انشاء آیه را تخصیص زده است و در باقی صور، مقتضی موجود و مانع (از شمول عموم) مفقود است.

### ۲-۳. روایات خاصه وقف

#### ۱-۲-۳. صحیح ابن مهزیار

«قُلْتُ رَوَى بَعْضُ مَوَالِيكَ عَنْ آبَائِكَ عليه السلام أَنْ كُلَّ وَقْفٍ إِلَى وَقْتٍ مَعْلُومٍ فَهُوَ وَاجِبٌ عَلَى الْوَرَثَةِ، وَكُلُّ وَقْفٍ إِلَى غَيْرِ وَقْتٍ جَهْلٌ مَجْهُولٌ، فَهُوَ بَاطِلٌ مَرْدُودٌ عَلَى الْوَرَثَةِ... فَكَتَبَ عليه السلام هُوَ عِنْدِي كَذَا: بِهٖ اِمَامٌ عليه السلام گفتم: یکی از موالی شما از پدرانتان عليه السلام روایت کرده است که هر وقفی که تا وقت معلومی باشد، اجرای احکام آن بر ورثه واجب است و هر وقفی که بدون وقت باشد، جهلی مجهول و باطلی مردود است و شما به قول پدرانتان عليه السلام داناترید. امام عليه السلام در جواب نوشتند: از نظر ما نیز چنین است» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱۳/۴۱۴).

#### ۲-۲-۳. صحیح ابن صفار

«كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الْوَقْفِ الَّذِي يَصِحُّ كَيْفَ هُوَ فَقَدْ رَوَى أَنَّ الْوَقْفَ إِذَا كَانَ غَيْرَ مَوْقَّتٍ فَهُوَ بَاطِلٌ مَرْدُودٌ عَلَى الْوَرَثَةِ وَإِذَا كَانَ مَوْقَّتًا فَهُوَ صَحِيحٌ مُمْتَضِيٌّ... فَوَقَعَ عليه السلام الْوَقُوفُ بِحَسَبِ مَا يُوقَفُهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ: از امام عليه السلام پرسیدم: وقف صحیح چه خصوصیتی دارد؟ روایت شده که وقف هرگاه غیر موقت باشد، باطل و مردود است و هرگاه موقت باشد، صحیح است و عده‌ای گفته‌اند: وقف موقت آن است که چنین وقف شود: فلان چیز بر فلانی و عقبه او وقف می‌شود و هرگاه همه آنها منقرض گشت، موقوفه برای فقرا و مساکین است، تا زمانی که خداوند، زمین و آنچه در زمین است را به ارث ببرد. عده دیگر گفته‌اند: وقف موقت چنین است که واقف بگوید: فلان چیز برای فلانی و عقبه اوست، تا زمانی که باقی باشند و در انتهای وقف، فقرا و مساکین را ذکر ننماید و وقف غیر موقت چنین است که واقف می‌گوید: فلان چیز وقف است و به دنبال آن، موقوف علیهم را مشخص نمی‌کند. حال کدام یک از اینها صحیح و کدام یک باطل است؟ امام عليه السلام نوشتند: در موقوفات باید مطابق با آنچه واقف تعیین نموده، عمل کرد» (طوسی، ۱۳۶۵ش، ۹/۱۳۲-۱۳۳).

برخی از علما تصریح نموده که این دو خبر، ظهور در صحت وقف دارند، اما از باب جمع با روایاتی که بر ابدی بودن وقف دلالت دارند، وقف منقطع‌الآخر بر حبس حمل می‌شود و بازگشت موقوفه به ورثه نیز از لوازم حبس است (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ۱۰/۱۰۶). برخی

نیز در پاسخ گفته‌اند: این دو روایت بر وقف مدت‌دار (در مرحله انشاء) که به اتفاق باطل است، دلالتی ندارد (طوسی، ۱۳۶۵ش، ۱۳۲/۹).

اما با دقت در دو روایت می‌توان فهمید که سؤال نه از حبس است و نه از وقف مدت‌دار. بلکه از وقف منقطع‌الآخر است؛ زیرا در حبس، مال از ملک مالک خود خارج نمی‌شود که با انقراض موقوف‌علیه به ورثه او انتقال یابد. برخلاف وقف منقطع که پس از آن که مال از واقف به موقوف‌علیه انتقال یافت، دوباره پس از انقراض به واقف باز می‌گردد. بنابراین ظاهر این دو خبر صریح در آن است که وقف موقت اعم از دو قسمی است که در روایت بیان شده و مقصود از وقف موقت و معلوم در اینجا، وقفی است که موقوف‌علیه آن مذکور باشد و چنین وقفی صحیح است (از باب وقف نه حبس) و وقف اگر غیر موقت (بدون موقوف‌علیه) باشد، باطل است و به ورثه باز می‌گردد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۵۸/۲۸-۵۷).

### ۳-۲-۳. الوقوف علی حسب ما یقفها اهلها

این قاعده در کتب فقهی اهل سنت با عبارت «شرط الواقف کنص الشارع» آمده است. یعنی شرایطی که واقف در عقد وقف قرار می‌دهد، همانند شرایط شارع متبوع و واجب است (زرقاء، ۱۴۰۹ق، ۴۸۴).

آنچه از روایت فهمیده می‌شود آن است که عقد باید موقوف‌علیه داشته باشد تا مصداق «علی حسب ما یقفها اهلها» به شمار آید؛ در غیر این صورت عقد غیر موقت بوده (یعنی بدون موقوف‌علیه) و باطل می‌شود. هم‌چنین، مالکیت منافع یا انتفاع باید به نحوی باشد که واقف اتخاذ نموده است و ادعای اینکه مالکیت مال نمی‌تواند محدود به مدت باشد، بی‌اساس است؛ زیرا اولاً چنین ادعایی همانند اجتهاد در برابر نص و فتوای در وقف است، چراکه شارع چنین انتقالی را تشریح نموده است و مالکیت با تغییر اوصاف موقوف‌علیه نظیر حیات و ممات (انقراض) و غنی و فقیر بودن و غیره تغییر می‌کند و این انتقال به واسطه تغییر، به معنای مدت‌دار بودن وقف در انشائی که اجماع بر آن قائم است، نیست. ثانیاً چون سبب انتقال با انقراض موقوف‌علیه به انتها رسیده، موقوفه عود می‌کند، مثل آنکه عقدی پس از استقرار و انتقال عوض و معوض، به سبب انفساخ یا فسخ و خیار بعدی، هر یک به مالکین سابق خود بازگردد و این قاعده کلی وجود دارد که در هر موردی که سبب لاحق باطل شد، سبب سابق باز می‌گردد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۵۸/۲۸).

**۳-۳. قول مشهور مبنی بر بازگشت وقف مقید به نیاز (بعدی واقف به مال موقوفه)**  
 اکثریت فقها در یکی از فتوایات وقف یعنی در وقف «إذا وقف و شرط عوده إليه عند حاجته» فتوا به صحت داده و آن را مطابق با عموماتی چون «اوفوا بالعقود» و «المومنون عند شروطهم» و «الوقوف علی حسب ما یقفها أهلها» دانسته‌اند و از اخبار وارده، صحت شرط خیار در وقف را استدلال نموده و با احتیاج واقف، وقف را باطل و در زمره وقف منقطع‌الآخر به حساب آورده‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۵/۳۶۷-۳۶۴؛ خمینی، بی تا، ۶۷/۲). برخی از فقها بر این مطلب ادعای اجماع کرده‌اند (شریف مرتضی، ۱۴۱۵ق، ۴۶۹). مستفاد از این فتوا آن است که دوام در وقف شرط نیست و گرنه چنین شرطی باطل و بی‌اساس می‌بود.

### ۳-۴. اصل عدم اشتراط دوام

اصل اولی، برائت از اشتراط دوام در وقف است تا اینکه دلیلی بر مدخلیت آن در قوام وقف وارد شود و چنین دلیلی جز اجماع ادعایی در دست نیست و بلکه دلایلی بر عدم اشتراط دوام موجود است که در مطالب فوق بدان اشاره شد.

### ۴. سرنوشت عقد وقف و امکان سنجی بازگشت موقوفه به ملک واقف

در مطالب قبل تبیین شد که دوام در ماهیت و قوام وقف داخل نیست. بر این اساس، در عقد وقف منقطع تا زمانی که موقوف‌علیه موجود است، موقوفه مال اوست و وقتی منقرض شد، عقد وقف باطل می‌گردد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۵۸/۲۸)؛ زیرا از یک سو صیغه عقد اختصاص به موقوف‌علیه دارد و سبب استحقاق آنها، شرط واقف بوده که با انقراضشان، شرط منتفی گشته و سبب انتقال از بین رفته است. از سوی دیگر دوام در وقف شرط نیست. بنابراین دلیلی بر ادامه وقف و صرف کردن موقوفه در امور خیر یا بازگشت آن به وراثت موقوف‌علیه وجود ندارد و این دو مورد در جایی مطرح بودند که دوام در ماهیت و ذات عقد وقف دخیل باشد و حال آنکه با توجه به ادله موجود، عدم دوام مرجح است. روایاتی که سابقاً ذکر شد نیز همسو با این مطلب بوده و در آنها به بطلان چنین وقفی تصریح شده است.  
 هم‌چنین اگر بگوییم که عقد وقف پس از انقراض، صحیح بوده و در راه خیر یا ورثه موقوف‌علیه مصرف می‌شود، چنین وقفی منقطع نخواهد بود؛ بلکه فرق این وقف با وقف

مؤید تنها در ذکر و عدم ذکر بطون لاحق بر بطون منقرض شده است و در عمل فایده مؤید را دارد و در نتیجه چنین وقفی در حکم وقف مؤید خواهد بود.

بله اگر ادله و قرائنی موجود باشد مبنی بر اینکه واقف از وقف منقطع الآخر، وقف مؤید را اراده نموده، در این صورت با انقراض موقوف علیه، وقف نیز ادامه خواهد یافت؛ زیرا قصد واقف از وقف مؤید، صدقه دائمی مال است و از طرفی، مال موقوفه در وقف مؤید از ملک مالک برای همیشه خارج می‌شود (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۵۴/۴؛ خمینی، ۱۴۰۴ق، ۱۷۷) و در اینجاست که مطرح می‌شود آیا ادامه چنین وقفی منوط به آن است که ورثه موقوف علیه، مال وقفی را به ارث ببرند؟ یا می‌توان موقوفه را در هر راه خیری مصرف نمود؟ از آنجا که شافعیه (در یکی از اقوال)، حنابله و حنفیه به صحت و دوام وقف پس از انقراض اربابان وقف معتقدند (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ۵۸۷/۲)، سؤال مذکور در اینجا نیز مطرح خواهد بود.

به اعتقاد نگارنده، قول دوم (مصرف در امور خیر) در این محل خالی از قوت نیست، مگر آنکه قصد واقف بر ادامه وقف توسط ورثه موقوف علیه، از هر طرق موثری، احراز شود؛ زیرا آنچه شرط شده بود (موقوف علیه) منقرض شده و عدم تقیید جهت مصرف موقوفه پس از بطن صاحبان وقف توسط واقفی که در مقام بیان بوده، اطلاق را می‌رساند و در موارد مشکوک نظیر مانحن فیه، اصل بر عدم تقیید است (انصاری، ۱۴۲۱ق، ۱۳۲؛ لاری، ۱۴۱۸ق، ۱۷۸/۲) و داخل کردن ورثه موقوف علیه نیازمند دلیل است و مالکیت منافع موقوفه توسط موقوف علیه نیز دلیل بر به ارث بردن مال وقفی توسط وراث ایشان نیست؛ زیرا ملکیت ایشان نه دائمی و بلکه موقتی و به نحو منقطع بوده است و سبب این مالکیت، شرط واقف در زمان انعقاد عقد وقف است که همانند نص شارع لازم الاجراست (به شرطی که نامشروع نباشد) و با انتفاء موقوف علیه، شرط نیز منتفی می‌شود و به اصطلاح، سالبه به انتفاء موضوع می‌گردد و از طرف دیگر، ملکیت آنها تام و به صورت ملک شخصی نبوده که ادله ارث شامل آن شده و به عنوان میراث به ورثه آنها انتقال یابد. لذا ادعای مالکیت موقوف علیه پس از انقراض، غیرموجه و غیرقابل قبول است.

بنابراین، شرط نبودن دوام در وقف منقطع و بطلان عقد با انقراض موقوف علیهم، مقتضی عود موقوفه به ملک واقف یا ورثه او است (بهجت، ۱۴۲۶ق، ۳۷۵/۳) و برای برگشتن به ملک واقف نیاز به سبب یا دلیل دیگری به غیر از انقراض نیست. چرا که این عقد بر طبق شرط واقف، موقوفه را تا زمانی که موقوف علیه منقرض نشده‌اند از ملکش خارج نموده بود

و این انتقال، هرگز به معنای مدت‌دار بودن وقفی که بالاجماع باطل است (یعنی وقف در مقام انشاء) نیست و مطابق با عموم «المؤمنون عند شروطهم» و روایت «الوقوف علی حسب ما یقفها اهلها» است.

بر این اساس، باقی گذاردن وقف در وقفیت خود پس از انقراض موقوفه علیه و خرج کردن آن در راه خیر و احسان با قصد واقف قطعاً منافات دارد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۵۸/۲۸) و بنابراین وقفی که آخرش منقطع است تا زمان انقراض و پایان یافتن موقوفه علیهم، حقیقتاً وقف است و بعد از انقراض موقوفه علیه، عنوان وقف زائل می‌شود و به واقف یا ورثه‌اش برمی‌گردد؛ بلکه خروج آن از ملک واقف در بعضی از صورتهای مسئله مورد منع است (خمینی، بی‌تا، ۶۵/۲؛ حسینی سیستانی، ۱۴۱۷ق، ۴۵۲/۲) و اما اگر واقف، موقوفه را بر کسی وقف نماید که غالباً منقرض نمی‌شود و به طور اتفاقی منقرض شود، می‌توان گفت که موقوفه در امور خیر صرف می‌شود؛ چرا که واقف در این فرض، گویا اساساً از ملک خویش اعراض نموده (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴ق، ۱۹۵/۱) و به قرینه حالیه، وقف مؤبد را اراده کرده است.

اما خطاب به کسانی که می‌گویند وقف منقطع‌الآخر به عنوان حبس صحیح است (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ۱۶/۹؛ ابن فهد حلی، ۱۴۱۰ق، ۲۰۹؛ حلی، ۱۴۱۰ق، ۴۵۲/۱) باید بگوییم که این سخن اولاً مخالف با قول مشهور امامیه و قول فقهای اهل سنت است؛ زیرا اکثر فقهای وقف منقطع‌الآخر را به عنوان وقف صحیح می‌دانند نه تحبیس. ثانیاً مخالف با ظاهر است و امکان ندارد به عنوان حبس در نظر گرفته شود؛ زیرا قصد و ظهور کلام واقف، وقفیت است و استخراج حبس از وقفی که در مقام انشاء مطلق بوده و مقرون به مدت نیست، نیاز به دلیل دارد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۵۷/۲۸).

در نهایت کسانی که احتجاج کرده و گفته‌اند: تأیید در وقف شرط است و وقف منقطع‌الآخر، وقف بر مجهول بوده و باطل است، همان‌طوری که از ابتدا بر مجهول وقف شود، ادعایشان بی‌اساس است؛ زیرا اولاً تأیید در قوام وقف داخل نیست و ثانیاً بین وقف مجهول از ابتداء و محل نزاع فرق است. بدین نحو که در وقف مجهول‌الابتداء، مصرف نامعلوم و در دومی مصرف معلوم است (حلی، ۱۴۱۳ق، ۳۰۴/۶)؛ زیرا پس از انقراض، اصلاً موقوفه علیه وجود ندارد که بخواهد مجهول باشد و بلکه وقف باطل شده و به ملک واقف باز می‌گردد (امامی خوانساری، بی‌تا، ۲۴۲).

### ۵. مقصود از ورثه واقف، کدام ورثه است؟

یک فرع دیگری که بر مسئله ما عارض بوده و محل اختلاف بین فقهاست، تعیین وراثت واقف است در صورتی که موقوف‌علیه بعد از موت واقف، منقرض شود. بدین بیان که آیا مقصود از وراثت، وراثت در زمان فوت واقف است؟ یا زمان انقراض موقوف‌علیه؟ یا به نحو استرسال (اشتراک جمیع)؟

نتیجه این بحث در جایی ظاهر می‌شود که اگر واقف، وقف کند بر کسی که منقرض می‌شود (مانند زید و اولادش)، سپس واقف بمیرد و دو فرزند از او بمانند و یکی از این فرزندان قبل از انقراض بمیرد و یک فرزند داشته باشد، سپس او منقرض شود، بنابر قول دوم (حین انقراض) موقوفه به فرزندی که باقی مانده برمی‌گردد و بنابر قول اول فرزند برادرش با او شریک است (خمينی، بی‌تا، ۶۶/۲).

از میان فقهای اهل سنت، فقط مالکیه قائل به صحیح بودن وقف و بازگشت موقوفه به واقف هستند و مابقی وقف را پس از انقراض صاحبان وقف، باطل نمی‌دانند که بحث از تعیین وراثت پیش بیاید. مالکیه اعتقاد دارند که موقوفه به نزدیکترین فقرا به واقف می‌رسد<sup>۶</sup> (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ۵۸۷/۲).

برخی معتقدند: موقوفه به ورثه واقف حین انقراض می‌رسد. بر این اساس که انتقال دوباره عین موقوفه به واقف متوفی، در همین حین رخ داده و به عبارتی، اگر واقف متوفی بار دیگر در زمان انقراض موقوف‌علیه، عین موقوفه را مالک شود، بایستی آن را به ورثه خود در حین انقراض انتقال دهد و نه حین موت متقدم (حسینی سیستانی، ۱۴۱۷ق، ۴۴۵/۲).

مشهور فقهای امامیه گفته‌اند: هرگاه موقوف‌علیه (در وقف منقطع‌الآخر) منقرض شود موقوفه به واقف یا ورثه او در حین موت بازمی‌گردد نه حین انقراض (خمينی، ۱۴۰۴ق، ۱۷۷؛ حسینی سیستانی، ۱۴۱۷ق، ۴۵۲/۲) و فرقی نمی‌کند که چنین وقفی تحبیس بوده و از ابتدا از ملک مالک خارج نگردد و یا اینکه حقیقتاً وقف باشد و پس از انقراض موقوف‌علیه، مجدد به ملک واقف بازگردد. بنابر هر دو مبنا موقوفه ارث به حساب آمده و مطابق با ادله ارث، به وراثت واقف در زمان موت بازمی‌گردد. هم‌چنین در چنین صورتی، در صحت رجوع به ورثه واقف در حین انقراض با وجود امکان رجوع به وراثت حین موت شک

۶. یصح، و یرجع لأقرب الفقراء الی الواقف، فإن کلهم أغنیاء الی عصبته‌م.

حاصل می‌شود و با فقدان دلیل معتبر، اصل عدم رجوع به وراثت حین انقراض جاری می‌شود؛ برخلاف حین موت که ادله ارث قهراً بر آن منطبق است و موضوعی برای فرض انتقال به وراثت در حین انقراض باقی نمی‌گذارد (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۲۷/۲۲). به اعتقاد نگارنده، همین قول مشهور قویتر است.

### نتیجه

پذیرش وقف منقطع‌الآخر به عنوان تحبیس نه تنها مخالف با ظاهر عقد و اراده واقف «الوقوف علی حسب ما یقفها اهلها» است، بلکه نیازمند دلیل است. بر این اساس، صحت وقف منقطع‌الآخر به عنوان وقف، موافق با نظر اهل سنت و مشهور امامیه بوده و مختار نگارنده است. فقهای اهل سنت به غیر از مالکیه، اتفاق دارند که تأیید در وقف داخل است و اما فقهای امامیه اجماع را دلیل لیبی دانسته و آن را به مورد متیقن - یعنی عقد وقفی که در مقام انشاء مقرون به مدت باشد - اختصاص داده‌اند. بدین معنا که تأیید در مقام انشای عقد وقف شرط است و منصرف به ادامه وقف پس از انقراض موقوف علیه نیست؛ زیرا ادله عام و خاص وقف و اصل عدم همسو با عدم اشتراط تأیید در وقف منقطع‌الآخر است و قول حنابله و حنفیه و یکی از قول شافعیه در ادامه یافتن وقف به سبب اشتراط تأیید، ضعیف است. بر این اساس، باقی‌گذاردن موقوفه به عنوان میراث برای ورثه موقوف علیه یا صرف‌کردن آن در راه خیر جهت تداوم وقف (که قول غالب فقهای اهل سنت است) وجهی ندارد و با انقراض صاحبان وقف، عقد باطل شده و موقوفه با عنایت به ادله عامه ارث، به واقف یا وراثت حین‌الموت او باز می‌گردد؛ زیرا قاعده کلی چنین است که در هر موردی، سبب لاحق باطل شود، سبب سابق باز می‌گردد.

## فهرست منابع

- قرآن کریم.
- ابن ادريس حلی، محمد بن منصور، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- ابن حمزه طوسی، محمد بن علی، *الوسيلة الى نبیل الفضیلة*، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.
- ابن زهره حلبی، حمزة بن علی، *غنیة النزوع الى علمی الأصول و الفروع*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۵ش.
- ابن فهد حلی، احمد بن محمد، *المهذب البارع فی شرح المختصر النافع*، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیه، ۱۴۱۰ق.
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد، *المغنی*، قاهره، مكتبة القاهرة، ۱۳۸۸ق.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، *لسان العرب*، بیروت، دارالفکر؛ دارصادر، ۱۴۱۴ق.
- امامی خوانساری، محمد، *الحاشیة الثانیة علی المكاسب*، بی جا، بی نا، بی تا.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین، *صیغ العقود و الإیقات*، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۱ق.
- همو، *کتاب المكاسب*، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ق.
- بهجت، محمد تقی، *جامع المسائل*، قم، دفتر حضرت آیه الله بهجت، ۱۴۲۶ق.
- بهوتی، منصور بن یونس، *کشاف القناع عن متن الإقناع*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۲ق.
- حسینی سیستانی، سید علی، *منهاج الصالحین*، قم، دفتر حضرت آیه الله سیستانی، ۱۴۱۷ق.
- حلی، حسن بن یوسف، *ارشاد الأذهان الى أحكام الإیمان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- همو، *تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامیه*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ق.
- همو، *مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- خطیب شریینی، محمد بن احمد، *مغنی المحتاج الى معرفة معانی الفاظ المنهاج*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- خمینی، سید روح الله، *تحریر الوسیلة*، قم، دارالعلم، بی تا.
- همو، *زبدة الأحكام*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ق.
- دردیر، احمد بن محمد، *الشرح الصغیر*، در: صاوی، احمد بن محمد، *بلغة السالک لأقرب المسالک علی الشرح الصغیر*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- زحیلی، وهبه، *الفقه الإسلامی و أدلته*، دمشق، دارالفکر، بی تا.
- زرقاء، احمد بن محمد، *شرح القواعد الفقهیة*، دمشق، دارالقلم، ۱۴۰۹ق.



- سبزواری، سید عبدالاعلی، مهذب الأحكام، قم، مؤسسه المنار، ۱۴۱۳ق.
- شریف مرتضی، علی بن حسین، الانتصار فی انفرادات الإمامیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۵ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، قم، کتابفروشی داوری، ۱۴۱۰ق.
- همو، مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۳ق.
- صاوی، احمد بن محمد، بلغة السالک لأقرب المسالک، قاهره، دارالمعارف، بی تا.
- طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم، تکملة العروة الوثقی، قم، کتابفروشی داوری، ۱۴۱۴ق.
- طباطبایی، سید علی بن محمدعلی، ریاض المسائل فی تحقیق الأحكام بالدلائل، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۸ق.
- طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحكام، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵ش.
- همو، الخلف، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
- همو، المبسوط فی فقه الإمامیه، تهران، المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، ۱۳۸۷ق.
- همو، النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۰ق.
- فیض کاشانی، محمدحسن بن شاه مرتضی، مفاتیح الشرائع، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، بی تا.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- کاشف الغطاء، جعفر بن خضر، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۲۲ق.
- لاری، سید عبدالحسین، التعليقات علی المکاسب، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۸ق.
- محقق حلّی، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
- محقق کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۴ق.
- مغنیه، محمدجواد، الفقه علی المذاهب الخمسة، بیروت، دارالتیاریت جدید، ۱۴۲۱ق.
- مفید، محمد بن محمد، المقنعة، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دارإحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
- نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۸ق.